

با حسین شهبابی مترجم راز داوینچی و نماد گم شده

بیست سالش بود که «راز داوینچی» «دن براون» را ترجمه کرد. کاری که هیچ کس گمان نمی برد کار یک جوان بیست ساله باشد و حالا در بیست و هفت ساله گی اثر دیگری از «دن براون» را روانه بازار کتاب کرده است. نماد گم شده یک کتاب ۹۲۰ صفحه‌ای با پانوشته‌های بسیار اما نه مزاحم. توضیحاتی که برای درک داستان به خواننده کمک می کند و همین پانوشته‌هاست که به خواننده می گوید با مترجمی دقیق و اهل فن روبروست. مترجمی که برای کارش ارزش قایل است و در پی نام جویی آن چنان که برخی از ترجمه سازان! هستند نیست.



ادبیات سرگرمه جذابی است!

مقدمه

خیلی جوان تر از تصویر آدمی که مترجم نماد گمشده و راز داوینچی در ذهنم ساخته بود و ... چند کلمه بعد دانستم که، کودک درونش بیدارتر از آن است که به حسین شهبابی بیست و هفت ساله اجازه دهد ادای بعضی از مترجمین و ترجمه‌سازهای عصا قورت داده را در بیاورد. آدمی که نماد گم شده را سه ماهه ترجمه کرده و وقتی به او می گویم چرا با این عجله؟ صاف و ساده می گوید: من عجله نداشتم صاحب‌خانه‌ام عجله داشت! روایت زنده گی اهل فرهنگ، در یک کلام و این جوری بود که گفتگو را شروع کردیم در حضور گیتا گرکانی - دوست مشترک آزما و حسین و البته شاهد ماجرا.

فرمان ساعت ۵ بود برای گفتگو و اولین دیدار با مترجم (نماد گمشده) دن براون. قرار دیگری هم داشتیم ساعت ۴/۵ با آدمی که او را هم ندیده بودم. گفته بودند خبرنگار است و علاقه‌مند به همکاری با مجله. ربع ساعتی مانده بود به ۵ که گفتند آمده همان خبرنگار لابد! که دیر کرده بود. آمد و نشست تلخ و بی حوصله از تاخیرش گفتم: ببخشید شما آقای ...! گفت: شهبابی! یکه خوردم و با صدایی بلندتر از حد حرف‌های تعارف آمیز و معمول اولین دیدار، تقریباً داد زدم چرا این قدر کوچولویی!
این را به آدمی می گفتم که نه قدش کوتاه بود و نه حدش! اما جوان بود،

هم دوست دارم و انتخاب نماد گم شده هم به همین دلایل بود راستش من نفهمیدم دارم کار خاصی انجام می دهم کاری را کردم که یک مترجم انجام می دهد. من علم و هنر را دوست دارم و کتاب دن براون همه این‌ها را داشت.

فکر نمی کردم مترجم راز داوینچی و اثر قطوری مثل نماد گمشده، آدمی به سن و سال تو باشد، کار ترجمه را از کی شروع کردی؟
از هفده ساله گی، متن اولین کارم گم شد. کتاب بعدی، یک چیزهایی درباره ستاره‌شناسی بود و کتاب سوم راز داوینچی.

چه قدر طول کشید که این دومی را ترجمه کنی، کتاب پر حجمی است ضمن این که کلی هم پانویس دارد.
ترجمه اولیه حدود سه ماه که دو ماهش را به طور کامل در قرنطینه بودم روزی هفت هشت ساعت کار - یک ماه هم ویرایش و تحقیقات و خانم گرکانی هم خیلی کمک کرد خیلی‌های دیگر هم خواندند و کمک کردند.

چند سالت بود؟
بیست سال
چرا رفتی سراغ دن براون و راز داوینچی؟
حواسم نبود. باد پرتم کرد به آن طرف! اما واقعیت این است که دن براون یک نویسنده پر فروش است، اما نه عوام پسند و سبک کارش را



اما به هر حال سه ماه زمان کمی است برای ترجمه‌ی یک کتاب هفتصد صفحه‌ای که با پانویس‌های چیزی حدود ۹۷۰ صفحه است. شاید برای ترجمه چنین کاری زمان کمی باشد اما زمان زیادی است برای این که من بتوانم اجاره خانه‌ام را بدهم.

اصلاً چرا رفتی دنبال کار ترجمه، راست بگو، به خاطر شهرت بود یا درآمد یا علاقه؟

درآمد؟! خب این که یک شوخیه! در مورد شهرت هم بالاخره شهرت یک خواست انسانی است و هر کس بگوید من از شهرت بدم می‌آید راست نمی‌گوید، اما برای به شهرت رسیدن راه‌های دیگری هم هست، حتی در همین مقوله ترجمه می‌شود یک کتاب دویست صفحه‌ای ترجمه کردم و مترجم شد، اما ... شاید من برای «اثبات» رفتن دنبال این کار، اثبات این که ادبیات سرگرمی جذابی است ادبیات تلخ نیست و عرصه‌ای است به گسترده‌گی فرهنگ بشری و ظرفیت‌های کشف نشده زیادی دارد.

خیلی کار می‌کنی؟ و به نظر می‌رسد یک جورهایی دوست داری رکورد دار باشی، نه؟

تقریباً زیاد کار می‌کنم. خیلی از ترجمه‌هایم هنوز چاپ نشده. گیتا گرکانی: خودش با خودش مسابقه دارد. می‌خواهد رکوردهای خودش را بشکند در هر زمینه‌ای کتاب ترجمه دارد. گرافیک، تصویرگری، تاریخ سیاسی، کتاب کودک.

یکی از ویژه‌گی‌های ترجمه تو از نماد گم شده یا نوشته‌های کتاب است نوشته‌هایی که کمک می‌کند به خواننده تا متن را بهتر درک کند. جمع آوری این همه اطلاعات کار دشواری است که تو انجامش دادی. چرا خود نویسنده لزوم این کار و دادن اطلاعات حاشیه‌ای به خواننده کتاب را احساس نکرده.

من فکر می‌کنم اطلاعات عمومی خواننده آن طرف خیلی بیشتر است لا اقل منابع متعددی برای پیدا کردن اطلاعاتی که ممکن است در حین خواندن کتاب به آن نیاز پیدا کند دارد اما خواننده‌ی ایرانی کم‌ترین امکان را دارد. و حتی اگر بخواهد یک مورد اطلاعات درست درباره مصر باستان مثلاً و خیلی از نام‌ها و مکان‌هایی که در همین کتاب نماد گم شده آمده پیدا نمی‌کند و به همین دلیل نیاز به رفرنس دارد.

چرا نویسنده‌های مثل دن براون یا بسیاری دیگر از نویسنده‌های خارجی، آثارشان فروش‌های چند میلیون نسخه‌ای دارد، حتی در ایران هم از کارهای ترجمه خیلی بیشتر از کارهای نویسنده‌گان خودمان استقبال می‌شود؟

به نظر من نویسنده‌های آن طرف حرفی برای گفتن دارند، هنر ریشه در ناخودآگاه دارد و وقتی این ناخودآگاه پر از اطلاعات نباشد، رشد نمی‌کند. اما این جا بیشتر بازی با کلمات است خیلی از نویسنده‌های امروز ما اطلاعاتی به خواننده نمی‌دهند حرف تازه‌ای برای گفتن ندارند و علی‌رغم این که به منابع اطلاعاتی زیادی می‌تواند دسترسی داشته باشند از این منابع استفاده نمی‌کنند. آدمی مثل اورهان پاموک دریایی از اطلاعات است و این‌ها در آثارش منعکس می‌شود و حرف‌هایش برای خواننده تازه و جذاب است. همین نماد گمشده نشان دهنده وسعت اطلاعات نویسنده آن است اطلاعاتی که من باید برای درک بهتر آن‌ها برای خواننده‌ی ایرانی پانویس بنویسم و رفرنس بدهم. اغلب نویسنده‌های ایرانی کمبود اطلاعات دارند.

نماد گم شده ترجمه روانی دارد. جمله‌ها صریح و سر راست است، خواننده را گیج نمی‌کند. به نظر تو برای یک مترجم تسلط به زبان مبدا مهم‌تر است یا زبان مقصد یا هر دو و آیا زبان فارسی ظرفیت‌های لازم را برای بیان همه مفاهیمی که در اصل یک اثر خارجی می‌تواند وجود داشته باشد دارد.

اول این که من فکر می‌کنم تسلط به زبان مقصد مهم‌تر است البته در

مورد ظرفیت زبان هنوز برای خودم زود می‌دانم که حرف بزنم. اما به نظر من زبان فارسی هنوز ظرفیت‌های کشف نشده بسیاری دارد، و متأسفانه بعضی از مترجمین به جای استفاده درست از این ظرفیت‌ها، واژه‌سازی‌های عجیب و غریب می‌کنند و خب این باعث می‌شود که نتوانند با خواننده ارتباط برقرار کنند. بعضی برابر سازی‌های واژه‌گانی به نظر یک جور ریاکاری است. وقتی واژه‌ای در زبان گفتاری جا افتاده و خیلی راحت مفهوم را انتقال می‌دهد چرا باید با یک واژه نامانوس در این رابطه اختلال ایجاد کنیم.

برگردم به پانویس‌های کتاب که اگر نبود کسی نمی‌توانست ایراد بگیرد به اصل کار اما بودنش کمک می‌کند به درک بیشتر خواننده از ماجرای داستان و نشان دهنده یک جور احساس مسئولیت و تعهد توست به خواننده کتاب.

وقتی مترجمی یک اثری را ترجمه می‌کند باید همه تلاشش بر این باشد که خواننده را به روح اثر نزدیک کند. در این صورت اگر لازم باشد برای درک بهتر مطلب در خارج از متن توضیح بدهد این کار باید بشود.

این روزها نام‌های زیادی در عرصه ترجمه به چشم می‌خورد. نام‌هایی که بعضی‌هاشان فقط مویید یک فاجعه به نام ترجمه است به نظر تو اشکال کار کجاست؟

خیلی جاها. من مترجم‌های خیلی کمی را می‌شناسم که به زبان فارسی مسلط باشند یا آثار ادبیات کلاسیک فارسی را خوانده باشند، حتی گلستان و بوستان را! چه برسد به مقامات حمیدی مثلاً در نتیجه ساختار گرامری زبان فارسی آن‌ها ضعیف است. دایره لغاتشان محدود است در یک تحقیقی که گویا آقای نجمی انجام دادند مشخص شد مثلاً روزنامه‌ای مثل ایران فقط با استفاده از ۷۰۰ کلمه سر و ته مطالبش به هم می‌آید خب این ضعف است. این ضعف را در ترجمه کتاب‌های آکادمیک هم داریم.

من شنیده‌ام و البته شواهد و دلایل انکار ناپذیری هم هست که نشان می‌دهد خیلی از این آثار به اصطلاح ادبی و مجموعه‌های داستانی که اسم یک مترجم را روی جلدشان دارند، ترجمه‌های دارالترجمه‌ای است یعنی یک آدمی می‌آید متن اصلی چند تا داستان کوتاه یا یک رمان را پیدا می‌کند و آن‌ها را می‌دهد به یک دارالترجمه برایش ترجمه کند و بعد آن‌ها را تبدیل می‌کند به کتاب و اسم خودش را هم به عنوان مترجم می‌گذارد روی جلد.

خب این هست. چیز تازه‌ای هم نیست. من خودم یک وقتی در دارالترجمه کار می‌کردم و از این جور سفارش‌ها زیاد داشتیم. این قضیه در مورد کارهای آکادمیک خیلی بیشتر است. یعنی یک آدم بزرگواری چند تا مقاله علمی را می‌دهد برایش ترجمه می‌کنند و بعد به عنوان یک کتاب علمی و دانشگاهی اسم خودش را هم می‌گذارد روی جلد کتاب به عنوان مترجم و ...

و این یعنی فاجعه!

از این جور فجایع زیاد داریم، وقتی توی روزنامه‌ها آگهی می‌کنند که پایان نامه آماده موجود است و یا آگهی می‌چسبانند به در و دیوار برای فروش پایان‌نامه این به نظر شما فاجعه نیست.

بله، به قول تو قضیه خیلی بیخ دارد! و بالاخره یک جایی، یک مقامی یک سازمان مسئولی باید جلو کار را بگیرد.

بله، باید بگیرند و تا آن موقع ما کار خودمان را می‌کنیم و دیگران هم کار خودشان را.

و این مخاطب است که باید فرق دوغ و دوشاب را بشناسد. امیدوارم.

